

قسمت هفتم اقسام تحوّل معرفت

اقسام تحوّل معرفت به حسب استقراء

قبل از ورود در بیان اقسام تحوّل لازم است چند نکته ذکر شود:

تقسیمات ذیل به حسب استقراء فراهم آمده و به همین رو، قابل افزایش هستند. اقسام در هم متداخل و در هم تنیده اند (نگاه کنید). و قابل هم پوشانی بوده و تمایز میان آنها گاه حیثی و عموماً کاربردی است. بنابراین می توان در بررسی یک مصداق از یک قسم تحوّل در مفهوم تصویری، اقسام دیگر را هم ردگیری نمود و اشکالی بر آن مترتب نیست. پاره ای از تحوّل در تصدیق و پاره ای از آن در تصورات رخ می دهند. اقسامی که در اینجا آمده در فرهنگنامه رجا هم بطور مجزا ذکر شده است. بسیاری از تصدیقات در سپهر معرفت ازلاً و ابداً ثابت هستند و تحولی در آن رخ نمی دهد.

اما اقسام تحوّل معرفت (مفاهیم علمی) به حسب استقراء عبارتند از:

قسم اول: تحوّل به نقیض

قسم دوم: تحوّل تائیدی

قسم سوم: تحوّل تضعیفی

قسم چهارم: تحوّل افزایشی

قسم پنجم: تحوّل پیرایشی

قسم ششم: تحوّل تعمیقی

قسم هفتم: تحوّل بالجغرافیا

قسم هشتم: تحوّل همسانی

قسم نهم: تحوّل ناهمسانی

قسم دهم: تحوّل بالمنظر

قسم یازدهم: تحوّل بالتفصیل

قسم دوازدهم: خروج از ناخودآگاه به خودآگاه

قسم سیزدهم: تحوّل تعدیلی

قسم چهاردهم: تحوّل انگاره

قسم پانزدهم: تحوّل بصیرتی

فصل یکم: توضیح اقسام تحوّل

قسم اول

تحوّل به نقیض (ش.ش) آن است که ما گزاره ای را که صادق می دانستیم پس از آن بنا به دلیلی (و نه علتی روانشناختی) تکذیب کنیم و نقیض آن را بپذیریم یا حتی تصدیق آن را رها کنیم و در مورد آن ساکت باشیم و مقصود روشن است. مثلاً گزاره ی «آب H_2O_2 است.» را صادق می دانستیم، اما به هر دلیل منطقی، این گزاره را دیگر صادق ندانیم. شکستن تصدیق فوق در مفهوم «آب» تحوّل به نقیض است.

یا مثلاً در توضیح جریان الکتریسیته، تصور اولیه دانشمندان در برقراری جریان الکتریکی از طریق حرکت بارهای مثبت بود و جهت جریان را جهت حرکت بار مثبت در نظر می گرفتند (قرارداد) بعدها مشخص شد که اصولاً بار مثبت امکان حرکت بصورت تصور شده را ندارد و این بار منفی (الکترون) است که بدلیل نداشتن جرم (فرضاً) امکان حرکت در فضای بین ملکولی را دارد و عامل برقراری جریان است (تحوّل به نقیض) البته برای برهم نخوردن قرارداد قبلی در قرار داد جدید، جهت جریان خلاف جهت بار منفی در نظر گرفته شد.

از این قسم تحوّل در بادی تاسیس علوم یا اوان نضج تصدیق در فهم چیزی (و کشف تازه ها) بسیار است (در نسخه های بارش فکری و مانند آن نیز) اما با تنقیح روش ها و تجهیز افزار تحقیق در علوم، این قسم تحوّل، کمتر از قبل اتفاق می افتد و استواری گزاره ها اجمالاً مانع از حدوث این تحوّل در علوم است. اگر چه در بسیاری علوم جوان و نیز حدود و مرز علوم، امکان وقوع آن بیشتر است. (توضیح بیشتر)

مطلب مهم

در بخش ضروریات معارف اسلامی، به دلیل استنادشان به نصوص وحیانی و ظواهر کلام باری، تحوّل به نقیض رخ نمی دهد. (نگاهم های ثابت طلایی)

اساساً مفهوم هر سخنی که دلالتی آشکار دارد (همین مفهوم ظواهری آن) تحوّل به نقیض را نمی پذیرد. مثلاً اگر مولا بگوید «برایم قدری آب بیاور تا بنوشم» و قرائن حاکی از همین درک است که «باید بروم و برای مولا آب بیاورم» وقتی قرائن صارفه ای در کار نباشد (که معمولاً در مفاهیمات وجود و عدم آن آشکار است) تحوّل به نقیض محال است. در مورد قرائن باید گفت دو نفر که با هم حرف می زنند به قرائن التفاط دارند به حسب اینکه سخن گفتن را یاد گرفته اند و نه اینکه زبان شناسی می دانند (دقت شود)

همین معنا (باید بروم و آب بیاورم) حجت و قطعی است الی الابد و لا غیر. بنابراین معارف دینی که مدلول ظواهری کلمات قرآن و روایات است بویژه علم فقه و ضروریات دین به هیچ رو محل

تاخت و تاز این تحول نیستند.

در تقریر تحول و ثبات معارف بشری، گاهی سریانات ذره ای تحولات در مفاهیم علمی، موجب گول خوردن مقرران شده و گمان کرده اند که دلالات عرفی و ظواهر کلام که بنا به عرف بناء عقلاء حجت است، مشمول تحول به نقیض می شود! بله انواع بسیاری از تحول پیرامون همین معنا (برو آب بیاور...) وجود دارد اما مانند بسیاری دیگر از گزاره ها (بدیهیات، گزاره های ساده ی ریاضیات و هندسه ...) تحول به نقیض کلان (ماکروسکپی) در مدلول ظاهری آن مستحیل است و الا کاخ معرفت بشری و سپهر معرفت تماماً فرو می ریزد. مثلاً از جمله تقریرات نادرست: نگاه کنید .

نکته مهم دیگر این است که جماعتی بواسطه علم زدگی گمان می کنند که اتقان مسایل علوم تجربی بسیار و بلکه بیشتر از مدلولات کلام الله است! و گمان دارند که مدلولات کلام حق تعالی مشمول ضعف و انتظار است! این نهایت بلاهت و بی سوادی این جماعت است. مدلولات ظواهری کلام الله از متقن ترین بخش علوم است. چه رسد به کلام باری در منصوصات و بیان احکام و بیان بینات که اصل در آن آشکاری و بیان است.

در این بخش نیز تحولاتی که به فهم بهتر کمک می کنند و عمق معنایی بیشتری را حاصل می کنند وجود دارد ولی موجب سریان تحول به نقیض نیست. علوم تجربی در حوزه مباحثی که در آن وساطت حواس برای اتنتاج بسیار است و جهاز ادراکی محدودیت دارد (مانند اکثر پژوهش ها) بسیار کمتر است از مباحث ریاضی، فقهی، فلسفی و مانند آن.

در هر حال تحوّل به نقیض به صورت کلان (غیرمیکروسکپی) کم رخ می دهد. اگر در چه در اجزاء ذره بینی تصور علمی، قابل ردیابی است. یعنی آنجا که ما یقین داشته ایم که ابعاد فهم مان منحصر در همین اضلاع معرفتی است، پس از بسط معنا و فهم، بطور ذره بینی (میکروسکپی) نقیض حصر در ریز یاخته های و پیوست های اضلاع معرفت، رخ می دهد که نافی وجود و ثبات باورها و ثبات تصدیقات کثیرین نیست و امر روشن است (همچنین تراکم تحولات به نقیض میکروسکپی، موجب تحول به نقیض ماکروسکپی نیست) اگر چه تحوّل به نقیض میکروسکپی سنخ نوع دیگری از تحول نیست.

از آنجا که نظریه معرفت، باید به مواقف گزاره ها و علوم در عالم نفوس و بستر امت و شاکله تمدنی، نظر و مذاقه کند، نباید احوال علیّ تحوّل مانند انحطاط یا کسوف معرفت بواسطه اطاعت هوا و هوس را از نظر دور بدارد. همچنین علیت در محضر حجج بالغه و زاکیه واقع شدن (که از مهمات است) مانند استفاضه از انوار عالم ربانی که علت و دلیل توأم می شود و معرفت سفته می گردد. گفتیم، تبویب ابواب کارکردگرایانه است و مرادمان این بود که داخل داشته ایم علل تحوّل را و عادلانه هم همین است تا پاس علم و عالم و معلّم داشته شود.

قسم دوم

تحول تاییدی، آن است که گزاره ای که به صورت فرضیه مطرح بوده یا در مرتبه ای از قبول بوده، مقبولیت بیشتری یابد و نزد فرد یا عالمان بیشتر تایید شود. مثلاً گزاره «زمین کروی است» هر بار که کشتی در نگاه ایستاده در ساحل، از پایین ناپدید شود، تایید می شود و هر بار که این مطلب از نقطه ی دیگری از زمین گزارش شود تایید بیشتری برای این گزاره فراهم می آید.

این قسم تحول در گزاره های مورد یقین نیز جریان می یابد. مثل اینکه مرتبه یقین ما نسبت به گزاره افزایش یابد و مقدار مقبولیت آن افزوده شود. پس در مقام تفصیل، این تحول نیز قابل تقسیم بل تقسیمات است اما بنای ما ایجاز است. مثلاً تربیت امام عصر شیعیانش را در پس ظهور این تحول در معارف حقه الهیه را بطور گسترده موجب می شود، انسان که عالم و علم و معلوم درهم، می تند و عالم مطیع شود برای عالم. ما تحول حاصل سلوک الی الله یا انحطاط را که مبتنی بر علت است، داخل در تحول می دانیم چون به کارمان می آید و نباید از نظرمان دور بماند.

قسم سوم

تحول تضعیفی (ش.ش) گزاره چه فرضیه باشد و چه از مرتبه ای از تصدیق برخوردار باشد، در این قسم تحول از مقبولیت کمتری نزد عالم یا عالمان برخوردار می شود.

بنا به آنچه بیان شد، تصدیق، در تقریر ما که به مقبولیت تاویل شده، امری ذات تشکیک و دارای مراتب است و این منافات ندارد که تصدیق به مفهوم متداول در اصطلاح شایع را قابل تشکیک ندانیم. مقبولیت یک گزاره می تواند نزد فرد و جامعه (جامعه علمی یا مردان در خیابان) زیاد یا کم شود و این نیز قسمی تحول است. گو اینکه فرضیات نیز این گونه اند.

قسم چهارم

تحول افزایشی است. چنانکه بیان شد مفهوم علومی عبارت است از مجموعه گزاره های تصدیق شده (پذیرفته) در مورد یک موضوع که عالمان آن را فراهم آورده اند. در صورت افزون شدن گزاره ای به این مجموعه در بخشی، تحول افزایشی رخ داده است. دانش ما در مورد هر چیز ممکن است افزایش یابد. افزایش شامل فرضیات و نیز پرسش های عالمانه نیز می شود. چه برای این کوشش بخردانه، افزونی حظ علمی، صادق است. تحول افزایشی را اگر کامل شدن بنامیم سخن دقیقی نگفته ایم.

قسم پنجم

تحول پیرایشی (ش.ش) اگر بفهمیم برخی جزئیات یک مفهوم علمی، زاید بوده و آن مفهوم را - برای تضاهی بیشتر با مصداق- از آن جزئیات بپیراییم، تحول پیرایشی رخ داده است. ۱/ مانند این که مثلاً بفهمیم «فرشته» بطور مستقل از خداوند، در عوالم موثر نیست (بعد از آنکه باور داشتیم در تقدیرات عالم موثر مستقل است) در اینجا ضلع استقلال در تاثیر در تصور علمی از مفهوم فرشته، پیراسته و زدوده می شود.

۲/ همچنین وقتی تصدیق کنیم انرژی گرمایی و جنبشی در نهاد و نهان و بررسی ذره ای یکی هستند (تحول تقلیلی) قیود تمایز در تعریف این دو انرژی، دچار پیراستگی می شود.

۳/ تحول پیرایشی لزوماً کلان و ماکروسکپی نیست. مثلاً وقتی فیلسوف معتقد به اصالت وجود شود (بعد از آنکه معتقد به اصالت ماهیت بود) پاره ای جزئیات که حاکی از تأصل ماهیت است از مفهوم علمی ماهیت، زدوده می شود. همچنین اگر معتقد شود که هیولا یک انتزاع برساخته اما کارآمد است (حظ از وجود ندارد) احياناً فهم او از ماهیت لیسیده یا ماده ی یک ماهیت، پیراسته می شود.

● پیراسته شدن یک تصور علمی، به کمال یافتن آن کمک می رساند، اما این مطلب کلیت ندارد. یادآور می شود که اقسام تحول، به شدت بطور ذره ای درهم تنیده اند و ملاحظات تحول در هر یک نافی دیگر تحول نیست. گاهی چندین تحول در یک مفهوم (یا یک مجموعه مفاهیم) با هم رخ می دهد. شاید بتوان گفت همواره در تحول پیرایشی، بطور ذره بینی (میکروسکپی) تحول به نقیض نیز وجود دارد. مفاهیمی که در علوم منزوی بسر می برند، اساساً بیشتر در معرض انواع تحول قرار دارند، از جمله همین نوع از تحول. گاهی ممکن است عالمان، این تحول را به عنوان «توهم زدایی» هم گزارش کنند (مثلاً در صورتی که جزییات زیادی از مفهوم علمی پیراسته شود). اگر علوم انسانی اسلامی تولید شود پیراستگی های زیادی در علوم موجود (که تأصل اسلامی ندارد) رخ خواهد داد.

قسم ششم

تحول تعمیقی (ش.ش) آن است که فهم ما از یک پدیده به واسطه افزایش گزارش های علمی در موضوع یا کشف روابط تازه تر در میان گزاره ها، عمیق تر شود و از حقیقت موضوع لایه برداری شود. مثلاً وقتی بدانیم که صور مصنوعات و علوم (مانند انگشتی زیبا یا قول به حرکت جوهری) قبل از تکنون در عالم ناسوت، بدست صنعتگر یا عالم، در عوالم بالا، از قبل موجود بوده و بنا به سنن الهی از مجرای فیض حق تعالی به ذهن و ضمیر بندگان نازل می شود، درک ما از مفهوم «رزق» تعمیق می یابد. گو اینکه فهم ما از مفاهیمی همچون: طراحی صنعتی، خلاقیت، تصور اشیا، صور مصنوعات و نظریات و مانند آن دچار تحولات عدیده و مورد پرسش های تازه می گردد. تحول تعمیقی بسا در معیت تحول افزایشی، پیرایشی و غیر آن رخ می دهد.

قسم هفتم

تحول بالجغرافیا است. مراد آن است که تناسب مفهوم با سایر مفاهیم و نورافکنی یا پرسش افکنی، تهدیدها، و فرصت‌هایی که مفاهیم دیگر برای نظام کهکشانی این مفهوم فراهم می‌آورند تغییر نماید. مثلاً او که گمان دارد عالم ماده فراخ و بسیار عظیم است وقتی بفهمد عالم ماده، نسبت به عالم برزخ چون انگشتی است در وسط بیابان، تصور علومی او از عالم ماده دچار تحول بالجغرافیا می‌شود و باید نسبت کلیه ی کهکشان مفهومی خود را از عالم ماده با نسبت تازه ای از سایر عوالم از نو تعریف کند.

دوباره وقتی مثلاً بفهمد «آب» که در کوزه است نماینده امری سماوی است که حقیقت علویه ای دارد و در هر عالم کار خاصی می‌کند، نسبت فهمش با این پدیده و نیز سایر پدیده ها که مناط مشابهی دارند، دچار تحول بالجغرافیا می‌شود.

تحول بالجغرافیا در نسبت مصادیق مفاهیم با هم رخ می‌دهد که چه چیز با امر دیگر چه نسبت تازه ای می‌یابد

و مصادیق بی‌شمار دارد و بسا نوفهمی تناسبات ملحوظ در میان پدیده ها، موجب اصلی آن است.

قسم هشتم

تحول همسانی است و آن است که میان دو پدیده گوهر یا قاعده مشترکی را کشف نماییم به نحوی که منجر به دآوری اجمالی یا تفصیلی در همسانی (ذاتی، صفاتی، حکمی و ...) شود. مانند اینکه بفهمیم میان خورشید و فرآور نیروی هسته ای (راکتور) فرآیند واحدی حاکم است و حکم به همسانی نماییم. یا بفهمیم گزاره های علم مکانیک در پدیده های زنده نیز جاری است و مخصوص بیجان نیست و همسانی جزئی در میان است یا مناط انرژی جنبشی و گرمایی در بن یکی است و میان آندواجمالا همسانی خاصی هست که فهم آن موکول به مطالعه فراتر است. یا اینکه ازدواج و بیع در اصل اینکه هر دو عقدند، همسانی دارند و مانند آن.

قسم نهم

تحول ناهمسانی و آن است که به ناهمسانی جزئی یا کلی دو امر واقف شویم بعد از آنکه باور یا تخمین همسانی داشتیم. مانند اینکه گمان داشتیم در مدیریت انسانی می‌توان بسان مدیریت افزار عمل نمود. اما پس از آزمون دانستیم میان این دو ناهمسانی وجود دارد و احکام دستگاه جمادی با انسانی همسان نبوده و میز دارد جزئاً یا کلیاً. امر روشن است.

قسم دهم

تحول بالمنظر و آن است که ما از زاویه ای تازه به پدیده ای بنگریم و این افق تازه، خود امر تازه کشف شده ای باشد (تحول افزایشی). چه اقسام و احکام تحول مناظر را تفصیلی مراد و لحاظ کنیم و چه اجمالی. تحول بالمنظر چه در منظر جسمانی باشد مثلاً دیدن ماه از پشت (که صورت پشت ماه به صورت رویی افزوده می شود و اقسام تحول دیگر را موجب می شود) و چه در منظر معنایی مثل بررسی یک شی از نگاه جدید انتقادی پس از داشتن یک نگاه مصروف به فواید. یا معنوی مانند استفاضه یک زاویه جدید در ادراک یک صفت حق تعالی به واسطه فتوحات تازه با فیض الهی.

قسم یازدهم

تحول بالتفصیل و آن است که فهم ما از امری بعد از آن که از مرتبه ای از اجمال حاصل بود به مرتبه ی تفصیل بیشتر بار یابد. در واقع همان خروج مفهوم از اجمال به تفصیل است و امر روشن است.

قسم دوازدهم

خروج از ناخودآگاه به خودآگاه است، (فارغ از اختلاف آراء در مساله) مراد آن است که گاه در ارتکاز فردی و جمعی معرفت، گزاره ای سوسو دارد و افراد به لوازم و تبعات با مبادی آن التزام اجمالی دارند اما نسبت به آن معرفت توجه خود آگاه ندارند. مانند اینکه در ناخودآگاه تفتن ضعیفی به تحول پذیری پاره‌های معارف داشته باشیم اما هنوز به مرتبه خودآگاه و لو اجمالی هم نرسیده است. اما پس از چندی اجمالاً می فهمیم در معرفت بشری تحولات معرفتی در جریانند.

ایضاح

درهم تنیدگی شدید این اقسام باعث می شود درک و تفصیل و تعیین حیثیت و مناط در موارد بسیار، فهمنده را دچار مشکل نماید. در هر حال همراهی اقسام تحول در جریان یک قسم تحول، بسته به شاکله عینی آن مفهوم تصویری با لحظات گوناگون آن مفهوم است. مثلاً او که گمان داشت مفهوم تصویری صادقی محصور در فهم اجمالی موجود او است، نزد تفصیل باید به قسمی تحول به نقیض را هم تحمل کند. به خلاف کسی که چنین اصراری را بر حصر نداشته است. برای فهم این انداماجات و درک حیثیات، باید با ممارست ذهنی و تروی های مکرر مطلب را بهتر فهمید و اقسام فهم را دچار خود اقسام فهم نمود!